

واژه‌هایی چند از برهان قاطع

۱- الغساق مايسيل من اعين اهل النار وجلودهم من الصديد والقيح والعرق و
سائر الرطوبات المستقذرة ...

۲- الغساق هو المتن ودليله ماروی انه عليه السلام قال: لو ان دلواً من الغساق
يهرق على الدنيا لانتن اهل الدنيا .

۳- ابو الفتح رازی گوید: «وگفتند خون وریم اهل دوزخ باشد» .
غول ... بمعنی گوش هم هست که بعربی اذن گویند (برهان قاطع) .

پارتی *zgw1 (izgūl) شنیدن از ریشه *gaoš + پیشوند us . در برخی از
لهجه‌های شرقی واز جمله لهجه پامیر «غول» بجای «گوش» بکار میرود و اصولاً تبدیل
برخی از «ش»ها به «ل» در لهجه‌های شرقی فلات ایران رایج است .
فراسته ... بمعنی زیاد و زیادتر باشد (برهان قاطع) .

فارسی میانه تورفسان (frāy) pr-y ، بیش (frāy dar) pr-ydr بیشتر ،
pr-yyst (frāyist) بیشترین؛ پازند frehest بیشترین، مخصوصاً؛ پهلوی frahist
غالباً، بیشترین و همچنین frahistān در مفهوم «غالباً» . مصحف این واژه در برهان
«فراسته» نیز ضبط شده است .

فروك ... مرغ جوان تخم نا کرده را گویند (برهان قاطع) .
پهلوی frēh (خسرو قبادان وریدك ، بند ۲۵) آذری farīg و farī . قس:

فهرست ... تفصیلی باشد در ابتدای کتاب که در آن اظهار آنچه از باب و فصل در آن کتاب شده باشد بیان کنند و نوشته‌ای را نیز گفته‌اند که در آن اسامی کتابها باشد (برهان قاطع).

محشی محترم نخست وجه اشتقاقی را از استاد بیلی نقل و افادات شفاهی استاد هینک و استاد بنو نیست را باز گو نموده‌اند. ولی وجه اشتقاقی را که هم اکنون پیشنهاد میکنم بنظم کاملتر میرسد. قسمت نخست این واژه (فه) همان پیشوند pati و paiti زبانهای ایران باستان است که در برخی از زبانهای میانه و فارسی بصورتهای pat, pad, pād, pay در آمده و در برخی دیگر نخست به padh (پد) و آنگاه به pah بر گشته، مثلاً واژه پهلوی patkār در پارتی padkār و در فارسی میانه جنوبی pahikār و بفارسی «پیکار» آمده. همچنین واژه پهلوی patkar در فارسی میانه جنوبی pahikar و بفارسی «پیکر» شده است. قسمت دیگر این واژه (rasta) اسم مفعول از ریشه rad (چیدن، منظم و مرتب کردن) بمعنی منظم و مرتب و چیده شده است و این وجه اشتقاق کاملاً بامفهوم «فهرست» مطابقت دارد.

کباره ... و بمعنی خانه زنبور و کاسه سفالین هم آمده است.

کواره ... بضم اول ظرف سفالین را گویند و خزف را هم میگویند (برهان قاطع).

پهلوی kapārak سرزمین غیر قابل کشت، سنگلاخ، ظروف سفالی شکسته.

نک. لغات پهلوی و ندیداد ص 400.

کبود ... رنگی است معروف و آسمان بدان رنگ است (برهان قاطع).

فارسی باستان kapautaka در یکی از سنگنبشته‌های داریوش درشوش برای

ما بیادگار مانده است.

کراوش ... بکسر اول و ضم همزه بروزن بیهوش، چرخ روغنگری را گویند

(برهان قاطع).

در بند «۱۳۳» اندرز آذرباد پادمار اسپندان این کلمه بکار رفته است:

afgan tā wēh be **ولسریه** ud angūr az razān abāz ō bawēd

درست این کلمه **krxwš** است که بصورت‌های چرخست و چرخشت در برهان ضبط شده است .

کنده ... بضم اول... بمعنی غول بیابانی آمده است .

کنده ... و غول بیابانرا نیز گفته‌اند (برهان قاطع) .

اوستا **kunda** ، پهلوی **kundak** ، **kundi** ، **kundiža** ، پازند **kunī** (شکند

گمانیک و چار فصل ۱۶ ، بندهای ۱۳ و ۱۹) دیوی است مست بی آنکه شراب بنوشد .
برای تفصیل بیشتر رجوع شود به :

L. H. Gray : The Foundations of The Iranian Religions, Bombay, 1925.

گوراب ... سراب را نیز گفته‌اند ... و باین معنی باکاف فارسی هم آمده است .

گوراب ... زمین شوره‌زاری باشد در صحرا که از دور بآب‌ماند و آنرا سراب

میگویند (برهان قاطع) .

میبیدی در تفسیر کشف‌الاسرار به دو وجه گوراب و گوراب‌را بمعنی سراب بکار

برده است :

فکانت سرا با چنانکه ازو کور آب تاود . مجلد دهم ، ص ۳۴۸ . اعمالهم کسراب

بقیعة کردارهای ایشان که می کنند راست چون گورابی است بهامون . مجلد ششم ، ص ۵۳۰ .

گاوه ... بلغت زند و پازند گاو کوهیرا گویند (برهان قاطع) .

پهلوی **kāwēd** ، **kāpēt** گاو نر کوهی .

گاوشنگ ... چوبی باشد که بر سر آن میخی از آهن نصب کنند و خر و گاو

بدان رانند و وجه تسمیه آن گاو تندکن باشد چه شنگ بمعنی تند هم آمده است

(برهان قاطع).

همین مطالب در ذیل واژه « غاوشنگ » نیز آمده است. پهلوی *gāšang*، اوستائی *gavāzana* پارسی گوازان، گاوزنه و گواز. گاهی نیز نویسندگان پهلوی این واژه نامانوس را با عبارت «*gāw vazīnītār*»، یعنی آنچه گاو را به سرعت در حرکت و امیدارد، شرح کرده اند.

گرز ... تظلم و دادخواهی و تضرع و زاری نمودن را گویند (برهان قاطع). در متن پهلوی «اندرزهای آذرباد ماریسندان» بند ۱۳۴ چنین آمده است: مهرروز، اگر از کسی مستمندی بر آمده است، پیش مهر بایست، از مهر داوری خواه و گرزش کن.

از ریشه اوستائی *garz*، پارسی باستان **gard*، سانسکریت *garh* و هم‌ریشه با واژه‌های فارسی گریستن، گلایه، گله.

گست ... بمعنی زشت و قبیح و نازیبا باشد (برهان قاطع).

فارسی باستان *-gasta* صفت مفعولی از *gand* که در زبانهای باستانی ایران بدو معنی زشت و ناپسند هم‌چنین بدبو بکار رفته است. اوستائی، *ganti*، «بدکار». داریوش در کتیبه‌ای در نقش رستم گوید: «مردا، فرمان اهورمزده، اینت گست (= زشت و ناپسند) نماید» خشایارشا در کتیبه معروف به «دیوان» گوید: مرا اهورمزده بیایاد از گست (بدی). این نیایش مکرراً در سنگ نبشته‌های اردشیر دوم شاهنشاه هخامنشی (۳۵۹-۴۰۵ پیش از میلاد) در شوش و همدان نیز بکار رفته است.

لاینی ... جامه کوتاهیرا گویند که درویشان و فقیران پوشند؛ و بعضی جامه پشمیرا گفته‌اند (برهان قاطع).

استاد بوعلی درویشی را دید لاینی در دوش گرفته، پاره پاره برهم نهاده و برهم بسته، برسبیل مطابقت گفت. ای درویش این بچند خریدی؟ درویش گفت. این بکل دنیا خریدم و یک رشته از آن به نعیم عقبی می‌خواهند و نمی‌دهم. کشف الاسرار میبیدی، مجلد نخست ص ۷۶۱.

مازو ... بمعنی مازن هم آمده است که استخوان میان پشت باشد که عربان صلب خوانند (برهان قاطع). نك: مازه .

فارسی باستان *mrdu ، اوستا mərəzu که دو بار در بند ۷۱ مهریشت نیز بکار رفته است .

ماژدیستان ... بلغت زند و پازند بمعنی دوری از بدیها و پاکیزگی از گناه باشد (برهان قاطع) .

آنچه را که استاد معین در پاورقی آورده اند کاملاً درست است جز اینکه معنائی که در متن برای واژه «ماژدیسن» آمده بیشتر بانظر مانویان مطابقت دارد و مانویان نیز خود را mʔzdys می نامیدند .

مانه ... بمعنی اسباب و ضروریات خانه و منزل باشد (برهان قاطع) .
پهلوی mānak (اثاث البیت). همچنین نگاه کنید به پارسی باستان - māniya (سطر ۶۵، ستون ۱، سنگبشته بیستون) .

مرغ دل ... کنایه از بیدل و ترسنده و واژه ناک باشد (برهان قاطع) .

اندر آن صف که زور دارد سود مرد را مرغ دل نباید بود
حدیقه سنائی ص ۳۸۷

چون سر حسنك را بدیدیم همگان متحیر شدیم و من از حال بشدم و بوسهل
بخندید ... و گفت «تومردی مرغ دلی، سر دشمنان چنین باید دید» .

تاریخ بیهقی ص ۱۸۸

مسته ... بمعنی جور و ستم (برهان قاطع) .

قس: پارسی میانه mstwbryy (ستمگری) .

مگ ... بفتح اول و سکون ثانی جماعتی اند که ایشان در سواحل بعضی از بحور
میباشند (برهان قاطع) .

makā- نام بخشی از امپراطوری وسیع ایران در دوران داریوش و خاندان او

بود و شخص منسوب بدین ناحیت - māciya نامیده میشد شاید مراد از این واژه مستقطیا یا مکران باشد. رجوع کنید به :

Journal of the American Oriental Society 56, PP. 217-8.

مکل ... بمعنی وزق و غوک باشد (برهان قاطع).

در تفسیر میدی مجلد ۳ ص ۷۵ واژه «الضفادع» به «مکلان» بازگردانده شده است .

مونه ... خاصیت طبیعی را گویند مانند حرارت آتش و پروت هوا و رطوبت آب و بیوست خاک و امثال اینها (برهان قاطع) .

ظاهراً مرکب است از هزوارش yh+MNW (پسوند اسم معنی و حاصل مصدر) = cēih = چگونگی که در سر آغاز فصلهای بندهش غالباً تکرار شده است .
 مها ... بکسر اول بمعنی بزرگ باشد (برهان قاطع) .

پازند mehā (بزرگ). نك: شكند گمانیک و چار فصل ۱۴ بند ۲۰ mehādar = بزرگتر .

مهرخوان ... بمعنی خطاب باشد (برهان قاطع) .

قسمت دوم این واژه یعنی «خوان» احتیاج به توضیح ندارد ولی بخش نخست آن یعنی «مهر» را میتوان در مفهوم «دعا و ستایش» بکار برد . در متون مانوی تورفان mhr (mahr) یعنی دعا و ورد و mhrsarāy (mahr sarāy) بمعنی دعاخوان بکار رفته است از واژه اوستائی «مانثره» منتر .

میره ... بمعنی خواه باشد که کدخد اورئیس و صاحب خانه است (برهان قاطع) .

قس: پهلوی mērak ، پازند mēraa ، یزدی mīrā (شوهر) . در زبان اورموری کلمه mrīg در مفهوم بنده و چاکر است و معنی اخیر از بازماندههای پارسی باستان میباشد که در یکی از کتیبههای داریوش بزرگ در نقش رستم سه بار marīka در حالت

منادای مفرد مذکر بصورت marīkā استعمال شده است و بموجب ترجمه اکدی (gal-la) که در دست داریم معنای این کلمه چیزی شبیه «نوکر، آدم پست مرتبت و رعیت» است گرچه مترجم ایلامی، بنقل از هرتسفلد، معنی این کلمه را «پسر» فهمیده است.

در متن اوستائی مهریشت بند ۲ بدین عبارت برمیخوریم .

mairyō miθrō druxš

برای توضیح باید افزود که از واژه mairyā دو مفهوم جداگانه استفاده میشود: یکی فریبکار، فریبنده . قس: ارمنی mel و دیگری نام اهریمنی مرداست. در زبان اوستائی پاره‌ای از افعال و نامها اهورائی و پاره دیگر اهریمنی است و از آن جمله nar اهورائی و mairyā اهریمنی میباشد .

همچنین jahī و jahika اهریمنی و در برابر دو واژه اهورائی یعنی nāirikā (زن شوهر کرده) و kainyā (دوشیزه) بکار میرفته است. برای مقایسه بیشتر رجوع کنید به بند ۵۹ تشریشت .

نخری ... فرزند اولین را گویند (برهان قاطع) .

نخیری ... بمعنی نخری باشد که فرزند اولین است (برهان قاطع) .

نخز ... بفتح اول و ضم ثانی ... بمعنی نخست باشد که اول و ابتدا هست و

نخزین بمعنی نخستین (برهان قاطع) . تال جامع علوم انسانی

ظاهراً شکل سوم یعنی «نخز» تصحیفی از دو واژه فوق و آن دو نیز تصحیفی

از واژه‌های پارسی میانه زیرین می باشد :

nwxwyr (nōxvīr) انسان نخستین

nwxz'd (nōxzād) نخستین زاده شده

nwxryg (naxurēg) انسان نخستین

nwxyn (naxwēn) نخست

نخشه ... بمعنی حجت و برهان باشد (برهان قاطع) .

نک: پهلوی nikēz- برهان و شرح و بیان .

نسو ... چیزی نرم و ساده و هموار و لخشان و لغزنده و بی درشتی و خشونت را گویند (برهان قاطع). نك: نسود و نشو در برهان .

در تفسیر کشف الاسرار میدی آمده است: انه صرح ممرّد من قواریر آن طارمی است از آبگینه پاک ساخته و نسو داده. مجلد ۷، ص ۲۱۹ و نیز گوید الممرّد المملس و سمی الامرّد لانه املس الخدین و شجرة مرداء ایس علیها ورق و ارض مرداء ایس فیها نبات. مجلد ۷، ص ۲۲۵. نك: ترجمه تفسیر طبری، چاپ یغمایی ص ۹۲۷ .

ظاهراً شکل «نسود» اصیل تر بنظر میرسد و آنرا صفتی مفعولی از ریشهٔ su- با پیشوند «ni nisuta» باید فرض کرد .

نوبار ... بلغت زند و یازند بمعنی ناعار و ناشتا باشد (برهان قاطع) :

پهلوی nisubār، پارتی nidfār، فارسی میانه nihwār و nixwār، از ریشهٔ ایرانی *ōwar* معادل ریشهٔ سانسکریت *twar* در مفهوم شتاب کردن و شتابانیدن است. ظاهراً شتاب به ناشتا تصحیف و «ناهار» نیز بعدها بر آن افزوده شده .
نسیدن... بمعنی نهادن و گذاشتن باشد (برهان قاطع) .

محشی محترم در پاورقی چنین آورده اند : [nisīdhan] nisītan (هزوارش آن shakbahōnitān : shkbhūnētan) بمعنی گذاشتن «یونکر ص ۸۴» .

در توضیح این کلمه مطالبی را باید آورد نخست اینکه معادل ایرانی این هزوارش یعنی SKBHWntn کاملاً معلوم نیست ولی مفهوم آن را که «دراز کشیدن، افتادن» است میدانیم چه در ترجمهٔ واژهٔ اوستایی saire (از ریشهٔ sī = دراز کشیدن) از این هزوارش استفاده شده ولی این معنی مناسبتی بامعانی مذکور در متن برهان قاطع ندارد جز اینکه «نسیدن» را متعدی و «nisītan» را لازم آن بدانیم !!

بارتولومه (فرهنگ ایران باستان، ستون ۱۵۷۸) معادل ایرانی این هزوارش را از مشتقات sāy- اوستایی و با پیشوند (ni- nisāy-) و مصدر این واژه را nisītan پیشنهاد میکند و همین نظر است که بعدها توسط یونکر در «فرهنگ پهلویک» نقل

شده. نیرنگ در مقایسه موارد استعمال این هزوارش در نسخه‌های هندی و ایرانی کتاب «بندھشن» به نکته‌ای جالب برمیخورد بدین معنی که بجای SKBHWN نسخه ایرانی هزوارش دیگری در نسخه هندی نوشته شده که معادل ایرانی آن sahas است و حدس زده است که احتمالاً معادل SKBHWN باید واژه‌ای شبیه sahas باشد و به astan- ختم شود نه با itan- و باتوجه به ریشه اوستائی -sāy باید آنرا sayast یا sāyast خواند.

این نظریه توسط پرفسور زنر نیز پذیرفته شده و من نیز شخصاً، تائید نهاد بهتری نشود، همین را تأیید میکنم گرچه بنظر یکی از بزرگان مستشرقین باید آنرا، با استفاده از آثار مانوی، nibāst خواند و بن زمان حال آنرا نیز nibāy دانست (از ریشه pad رفتن) بایشوند (ni). باز هیچیک از وجه اشتقاقهای فوق را برای «نسیدن» در مفهوم «نهادن» مفید نمیدانم. درپارسی باستان (دریکی از کتیبه‌های داریوش بزرگ در نقش رستم) سه بار فعل ماضی (t) nīyasaya در مفهوم نهادن بکار رفته، گرچه کنت و بسیاری دیگر از مستشرقان آنرا از ریشه -yam و هم‌ریشه باواژه āyasatā دانسته اند ولی باید آنرا از ریشه -sāy دانست و -aya را نیز، با وجود مخالفت استاد بنویست، پسوند تعدی شمرد و در این صورت از ریشه sāy (= افتادن، دراز کشیدن) میتوان معنی متعدی یعنی «نهادن و گذاشتن» را برای واژه پارسی باستان (t) nīyasaya و واژه «نسیدن» در برهان قاطع بدست آورد. همین واژه بصورت «نشیدن» نیز در برهان آمده است.

نوژن ... درخت صنوبر و کاج را گویند (برهان قاطع).

همچنین مراجعه شود به واژه‌های ناجو، ناز، ناژ، ناژو، نزه، نژه، نشک، نوج، نوره، نوز، نوزه، نوژ در برهان قاطع که در ذیل برخی از آنها این عبارت «چوبی را گویند که سقف خانه را بدان پوشند» آمده است.

چوب درختیکه در ساختمان کاخ داریوش در شوش بکار رفته بود (h) naucaina

ضبط شده است.

- نیام ... بمعنی غلاف شمشیر است (برهان قاطع).
- پارتی *nidāmag* ، پارسی میانه *niyām* .
- واده ... بمعنی اصل و بنا و ماده هر چیز باشد (برهان قاطع).
- فارسی باستان *uvādā* = نژاد و تبار در کتیبه بیستون، ستون چهارم سطر ۹۰.
- همچنین قیاس کنید با واژه فارسی باستان *paišiyā(h)uvādā* .
- رك: خانواده، کدواده، کواده در برهان قاطع .
- وارن ... آرنج را گویند که بندگاه ساعد و بازو است و بعرفی مرفق خوانند (برهان قاطع).
- الی المرافق = تاهروارن . کشف الاسرار میدی مجلد ۳ ص ۲۹-۳۰ .
- وای ... بمعنی گمراه نیز آمده است (برهان قاطع).
- تصحیف از واژه *viyāb* از ریشه *dab* + پیشوند *vi* .
- قس: پهلوی *viyāpānītan* گمراه شدن *viyāpānītan* (گمراه کردن)، *viyāpānkar* (گمراه کننده)، پارسی میانه *widīb* (فریب) پارتی *widībišn* ، *widīfs* ، *widīft* (فریب) .
- وسناد ... بمعنی بسیار و انبوه و فراوان بودن هر چیز باشد و باین معنی باشین نقطه دار هم آمده است (برهان قاطع) .
- آنچه باعث شده است مؤلف برهان این کلمه را بمعنی بسیار ... فرض کند همان بخش نخست کلمه ، یعنی *vas* = بس بوده و گر نه معنای این واژه در آثار پهلوی و مانوی کاملاً معلوم است. پارتی *vasnād* ، پهلوی *vasnād* = برای، بعلت: بار شیرین آورد برای مردم = *šērēn bār āvarēd mardōmān vasnād* (درخت آسوریک بندهای ۱-۲) .
- همچنین قس: «واسه» در محاورات فارسی که برخی آنرا مأخوذ از (واسطه) میدانند!
- هدینه ... بمعنی زینه پایه باشد که نردبان است (برهان قاطع) .

قس: پارسی باستان *hadiš* (قصر و بارگاه) از ریشه *had*، سانسکریت *sad*.
 هرگ ... احمق و بی عقل و مبہوت را گویند (برهان قاطع).
 هزاک ... وابله و نادانرا نیز گویند و شخصی را هم میگویند که زود فریفته شود
 و بازی خورد (برهان قاطع).

پهلوی *halak* (هرزه و نادان و ابله) *halakīhā* (از روی نادانی) هم‌ریشه
 با واژه‌های «هرز و هرزه و خل».

همداستان ... و بمعنی موافق و متابع و ... راضی شدن ... هم بنظر آمده است.
 پهلوی *hamdāstān* (موافق، راضی)، *hamdāstānīh* (موافقت، رضایت)
hamdāstānīhā (از روی رضایت).

چند مورد زیر نیز از کشف الاسرار میدی نقل میشود:
 عن تراض منہما، از همداستانی دل هر دو ج ۱، ۶۲۸. فیما تراضیتما به، در آنچه
 بایکدیگر مرد وزن همداستان شدید در کمیت کاوین، ج ۲، ۴۵۶.
 عن تراض منکم، از هام داستانی دلہای شما، ج ۲، ۴۷۵.
 و [یعنی انوشروان] رعیت همه را گرد کرد و همه زمینها را مساحت کرد و
 بهمداستانی رعیت آن خراج نهاد... و از بهر آن بود که این خراج را خراج همداستانی نام
 کردند یعنی مال الرضا. «تاریخ بلعمی تصحیح مرحوم ملک الشعرای بهار ص ۶-۱۱۷۵».
 هنام ... بلغت زند و پازند بمعنی اندام باشد (برهان قاطع).

بعقیده محشی محترم این واژه «مصحف پهلوی هنام *gandām* است. البته
 میتوان این ادعای تصحیف را نپذیرفت چون معادل *handām* در پارسی میانه جنوبی
hnām (*hannām*) آمده است و اصولاً یکی از تفاوت‌های فاحش میان لهجه‌های شمالی
 و جنوبی پارسی میانه تبدیل *nd* شمالی به *nn* جنوبی در برخی از واژه‌ها است.

کار این تبدیل بجائی رسید که برخی از واژه‌های غیر ایرانی نیز سرایت کرد
 و از جمله واژه آرامی *maginnā* (عربی: مجنّة، مجنّة = سپر) در آثار پارتی بصورت

mgynd و کلمه «تور» در برخی از لهجه‌های فارسی به «تندور» و «تندیر» در آمد. مثال:

فارسی	فارسی میانه	پارتی
بند	bann	band
بنده	bannağ	bandag
زندانبان	bannbed	bandbed
زندان	bannistan	bandistan
چندش	cann-	cand(ph.)
گندگی	gannāgī	gandāgift
اندام	hannām	handām

برای تفصیل بیشتر نك. به :

Henning: Das Verbum des Mittelpersischen Turfanfragmente.

هیناهین ... بر وزن سلاطین بمعنی گفتگو و هجوم مردمان و صدای اسبان باشد

و قتیکه لشکری و جماعتی بسیار سوار شده میرفته باشند (برهان قاطع).

قس: پارسی باستان hainā اوستا daēnā سانسکریت sēnā (سپاه دشمن، قوای

مهاجم بیگانه).

هین ... بمعنی سیلاب هم آمده است (برهان قاطع).

فارسی میانه hynwr، اوستا haēnā که غالباً در مفهوم سپاه دشمن بکار رفته

در موردی بامعنی «سیلاب» بهتر سازش دارد.

یادندان ... بمعنی پادشاهان جهان و خداوندان دوران باشد (برهان قاطع).

یاوند ... و پادشاه را نیز گفته اند (برهان قاطع).

تصحیفی از واژه پادیاوند (پیروز، نیرومند، پادشاه) است. پهلوی pātyāwand

(اندرز آذرباد مارسپندان، بند ۱۵۲)، یازند pādyawand و در کتاب شکند گمانیک

و چار فصل ۱۱ بندهای ۲۰ و ۲۱ چنین آمده است: دیگر اینکه چون پیروز و چیره و

پادیاوند است. پیروزی و چیرگی و پادیاوندی او بر کیست؟ و پادشاه نیز در لغت بمعنی

نیرومند و توانا و مفهومی وسیع‌تر از مفهوم واژه «شاه» دارد چنانکه میبیدی مکرراً «پادشاهی» را بجای «قدرت» بکار برده است :

لایق‌درون ماما کسبوا علی شیء پادشاه نشوند و درنیابند از آن کردکار که کردند بر هیچ چیز. مجلد ۵، ص ۲۳۵.

لایقدر علی شیء بر هیچ چیز از داشت و بند و گشاد نه پادشاه. مجلد ۵، ص ۴۰۹.

ان الله علی کل شیء قدیر الله تعالی بر همه چیز تواناست و پادشاه. مجلد ۵، ص ۴۱۰.

پایان

تذکر :

۱- بجای حرف «ث» از علامت θ استفاده شده.

۲- جاتن مصحفی از پهلوی **𐭪𐭥𐭩** = yazat = ایزد.

۳- ستیا وستپیا تصحیفی است از پهلوی :

𐭪𐭥𐭩 ، **𐭪𐭥𐭩** ، **𐭪𐭥𐭩** که همه محرف **𐭪𐭥𐭩** (gētīg)

= گیتی) میباشند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی